

مجلس اول: حق طلبی و ولایت مداری

(به یاد مسلم بن عقیل).

﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انْفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ (*) اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾^۱

مقدمه اول: نیاز به الگو در رفتارهای اجتماعی و سیاسی

یکی از عناصر مهم در تربیت اسلامی، داشتن الگو و تأثیر پذیری از آن است. در اسلام به این بُعد از تربیت توجه ویژه‌ای گردیده و در جای جای آیات قرآن و سخنان معصومان علیهم‌السلام بر تأثیر پذیری از الگوهای خوب و عبرت‌گیری از جریان‌های مهم تاریخی سفارش شده است.^۲ به همین جهت، الگوهای نیز در مورد رفتار اجتماعی و سیاسی بیان شده است.

قرآن کریم از میان انبیای الهی، دو تن را بهترین الگو در اخلاق و رفتار اجتماعی و سیاسی معرفی کرده و با صراحت به پیروی از سیره و رفتار آنها سفارش فرموده است که عبارت‌اند از رسول گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله و

حضرت ابراهیم علیه‌السلام.

۱. سوره بقره، آیات ۲۵۵ - ۲۵۷.

۲. قرآن می‌فرماید: ﴿نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِن كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ﴾
سوره یوسف، آیه ۳، سپس هدف این امر را چنین بیان می‌فرماید: ﴿لَقَدْ كَانَ فِي قَصصِهِمْ عِبْرَةً لِأُولِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ خَدِيثًا يُفْتَرَىٰ وَلَكِنَّ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾. سوره یوسف، آیه ۱۱۱.

۱. حضرت ابراهیم علیه السلام

یکی از چهره‌های بزرگ تاریخ بشریت که مورد اتفاق همه ادیان الهی و محور مشترک سه دین اسلام و مسیحیت و یهودیت می‌باشد، حضرت ابراهیم خلیل‌الله است.^۱ زندگی پر فراز و نشیب و پر شور او از جنبه‌های متعدد دارای غنای معرفتی و بیشی است که می‌توان با تاسی به این پیامبر الهی، برنامه سعادت‌مندان زندگی را پی ریزی نمود.

از مهم‌ترین منابع درباره زندگانی حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام قرآن کریم است که در پرتو آیات روشن‌گر آن می‌توان به شناخت ابعاد شخصیتی ایشان پرداخت. نام ابراهیم علیه السلام ۶۹ بار در ۲۵ سوره آمده و از این پیامبر بزرگ، مدح و ستایش فراوان شده است. قرآن با بیان جلوه‌ها و ابعاد مختلف حیات ابراهیم علیه السلام، او را نماد مبارزه با بت پرستی و الگو و اسوه نیکو برای مؤمنان و امت اسلام معرفی می‌کند. خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید:

﴿قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَاءُ مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحَدَهُ إِلَّا قَوْلَ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ وَمَا أَمْلِكُ لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ رَبَّنَا عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْكَ أَنَبْنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ﴾^۲

در ادامه، تاسی به ابراهیم خلیل را برای همه دینداران عالم و کسانی که به دنبال سعادت دنیوی و اخروی هستند، ضروری می‌داند؛ زیرا می‌فرماید:

﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِيهِمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَمَنْ يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ﴾^۳

۱. سوره آل عمران، آیه ۳۳.

۲. سوره ممتحنه، آیه ۴.

۳. سوره ممتحنه، آیه ۶.

تأمل در معارف ناب و زندگی‌ساز این آیات روشن می‌سازد که در قرآن کریم آنچه بیشتر درباره الگوپذیری از ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام مد نظر است، سیره اعتقادی و عملی ایشان در جامعه و سیاست است. حضور فعال، مشارکت‌جو، حق‌طلبانه و هدایت‌گرانه، از مهم‌ترین خصایص آن حضرت است. از این رو، می‌فرماید:

﴿وَمَنْ يُرْغَبْ عَنِ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ وَلَقَدْ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ﴾^۱.

۲. رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

دومین الگوی علمی و عملی قرآن کریم، وجود نازنین نبی خاتم حضرت محمد مصطفی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا﴾^۲.

مهم‌ترین ویژگی‌های رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که مورد تأکید خداوند متعال بوده است و پیروان واقعی او نیز با آنها وصف شده‌اند، عبارت‌اند از: جامعیت و تعادل شخصیتی آن حضرت

﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَى عَلَى سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيُغَيِّظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا﴾^۳.

طبق این آیه شریفه، جامعیت و تعادل شخصیتی رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و مؤمنان راستین در عرصه فردی (ارتباط با خود و خدا) و عرصه اجتماعی (ارتباط با دیگران و اجتماع)، از مهم‌ترین پیام‌های این الگوپذیری است.

قرآن کریم، با توجه به جلالت شأن و رفعت جایگاه برای انبیای الهی در امور سیاسی و اجتماعی پیامبر

۱. سوره بقره، آیه ۱۳۰.

۲. سوره احزاب، آیه ۲۱.

۳. سوره فتح، آیه ۲۹.

اعظم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را سفارش می‌کند که همانند حضرت یونس نباشد:

﴿فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْحُوتِ إِذْ نَادَى وَهُوَ مَكْظُومٌ ﴿۱﴾ لَوْلَا أَنْ تَدَارَكَهُ نِعْمَةٌ مِنْ رَبِّهِ لَنُبِذَ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ مَذْمُومٌ ﴿۲﴾ فَاجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَجَعَلَهُ مِنَ الصَّالِحِينَ ﴿۳﴾﴾

زیرا حضور در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی لوازمی دارد و اخلاق و تربیتی خاص را طلب می‌کند. علامه طباطبایی در معنای این آیه می‌فرماید:

و معنای آیه این است که ای پیامبر، تو در برابر قضایی که پروردگارت رانده، که از راه استدراج هلاکشان کند، صابر باش و مانند صاحب حوت مباش، تا مثل او مالا مال از اندوه و غیظ نشوی و در آخر خدای را به تسبیح و اعتراف به ظلم ندا نکنی و خلاصه، صبر کن و از این معنا که مبتلا به سرنوشتی چون سرنوشت یونس و ندایی چون ندای او در شکم ماهی بشوی، برحذر باش.^۱

امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام و اسوه تاریخ

کربلای حسینی تجلی‌گاه معارف قرآنی و ظهور تام اخلاق ناب اسلامی است. در بسیاری از روایات معصومین عَلَيْهِمُ السَّلَام امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام اسوه شیعیان معرفی شده است و حتی خود آن حضرت در صحرای کربلا به این امر اشاره می‌کند، آنجا که خطاب به یاران خود و سپاهیان حرّ می‌فرماید:

«فَأَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ وَابْنُ فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نَفْسِي مَعَ أَنْفُسِكُمْ وَ أَهْلِي مَعَ أَهْلِكُمْ فِي أُسْوَةٍ».^۲

همچنین ایشان در خطبه معروفی می‌فرماید: «... مثلی لا یبایع مثل یزید»، یا می‌فرماید: «انا لله و انا

إليه راجعون، و علی الاسلام السلام إذ قد بلیت الامة براع مثل یزید».

این سخن نشانه آن است که در شرایط تاریخی مانند آن شرایط (تقابل حق و باطل) همچون رفتار امام

حسین عَلَيْهِ السَّلَام باید رفتار نمود.^۳

حادثه کربلا، سخنان امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام و خاندان او، و روایات و خلق و خوئی که از حماسه‌سازان عاشورا

۱. سوره قلم، آیات ۴۸ - ۵۰.

۲. المیزان، ج ۱۹، ص ۴۰۳.

۳. نهج الکرامه، ص ۲۵۰.

۴. ر.ک: حماسه و عرفان، آیت الله جوادی آملی، ص ۱۷۴.

به ثبت رسیده است، منبع ارزشمندی برای آموزش اخلاق و الگوگیری در زمینه خودسازی، سلوک اجتماعی، تربیت دینی و کرامت انسانی است.

مقدمه دوم: انسان و جامعه در حرکت نیازمند الگو است

چنان که روشن شد، الگو مسیر حرکت و چگونه بودن و چگونه رفتن را برای خروج از ایستایی و سکون بیان می‌کند. از این رو، انسان‌هایی نیازمند اسوه و قدر شناس الگو هستند که اهل انتظار و قیام و جهاد باشند، وگرنه کسانی را که به زندگی یکنواخت روزمره دل خوش کرده‌اند، چه نیاز به الگو و اسوه.

بنابراین انسان در حرکت و تعالی خود نیازمند الگو است و الگو نیاز راه و روش تعالی و حرکت را می‌آموزاند.

مقدمه سوم: مدار حرکت هستی بر حق است

هر حرکتی نیازمند مدار و محوری است که مقصد و طریق را بنمایاند؛ زیرا در حرکت فردی و اجتماعی، نیاز به تعیین مدار و محور وجود دارد تا هدف و روش رسیدن به هدف و مقصد روشن باشد، وگرنه اگر مدار و محور مشخص نباشد، گمراهی در پیش است: «ان الیمین و الشمال مظلة و طریق الوسطی هی الجادة».

برای روشن شدن مطلب به حرکت کشتی توجه کنید. کشتی بر یک مدار حرکت می‌کند تا به ساحل امن برسد و همه چیز این کشتی فقط بر محور واحدی که ناخدا تعیین می‌کند، هماهنگ است، وگرنه در امواج سهمگین اقیانوس غرق می‌شود.

در اسلام حق و حقیقت مدار حرکت و تعالی است و در مقابل آن باطل قرار دارد. بر مبنای آیه «الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ»^۱ «حق از جانب پروردگار توست، پس مبدا از تردید کنندگان باشی»، آنچه از جانب پروردگار متعال باشد، حق است؛ زیرا از روی حکمت، مصلحت و عدل است و آنچه از روی هوا و هوس، القای شیاطین، قیاس و استحسان باشد، باطل است.

بنابراین شناخت خداوند متعال و آنچه از جانب وی است، راه رسیدن به حق است. از آیه شریفه:

«اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»^۲.

۱. سوره بقره، آیه ۱۴۷.

۲. سوره بقره، آیه ۲۵۷.

روشن می‌شود که هر آنچه انسان را به سوی خداوند متعال هدایت کند و راه خدایی شدن را به انسان نشان دهد، موجب همراهی و هم‌صحبتی با حق می‌شود و هر آنچه انسان را از خدا دور کند، موجب ضلالت و ظلمت می‌شود. از این رو، هر ولایتی به جز ولایت خدا و جانشینانش، ولایت شیطان و گمراهی و طاغوت است.^۱ بنابراین در قرآن کریم حق و هدایت الهی ملازم‌اند:^۲ ﴿وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ﴾.^۳ علامه طباطبایی در این باره فرموده:

«دین صحیح همواره به سوی حق دعوت می‌کرده و اولین پیشنهادش به بشر این بوده که در برابر حق خاضع باشند.... و اساس نظام دین اسلام، پیروی از حق است، نه موافقت طبع.»^۴
از این رو، پیروی از حق و حرکت در مسیر آن، راه سعادت انسان است و به همین جهت، نهضت حسینی، نهضتی حق‌مدار و حق‌طلبانه بود: «أَلَا تَرَوْنَ أَنَّ الْحَقَّ لَا يَعْمَلُ بِهِ، وَ أَنَّ الْبَاطِلَ لَا يَتَنَاهَى عَنْهُ؟».

بر همین اساس بود که آن حضرت در نامه خود به شیعیان بصره، این حقیقت را اعلام کرد تا همگان بدانند که قیام او قیامی حق‌محور و حق‌طلبانه بوده است. در آغاز نامه چنین آمده است: «فَإِنِّي أَدْعُوكُمْ إِلَى إِحْيَاءِ مَعَالِمِ الْحَقِّ وَ إِمَاتَةِ الْبِدْعِ».^۵

مقدمه چهارم: اولیای الهی عَلَيْهِمُ السَّلَامُ محور حق و حقیقت

بر اساس قرآن کریم، انبیا و جانشینان به حق آنان، تنها راه مطمئن برای دست‌یابی به حق‌اند؛^۶ چرا که مورد تأیید الهی و برگزیده او^۷ و دارای فرقان‌اند.^۸

۱. طرح کلی اندیشه اسلامی، آیت الله سید علی خامنه‌ای، ص ۱۲۶.

۲. نگاهی قرآنی به حق و باطل، حسن معلمی، ص ۸۱.

۳. سوره احزاب، آیه ۴.

۴. المیزان، ج ۴، ص ۱۰۳ - ۱۰۵.

۵. الأخیار الطوال، احمد بن داود دینوری، ص ۲۳۱.

۶. سوره ابراهیم، آیه ۵.

۷. سوره انعام، آیه ۱۲۴.

۸. سوره قصص، آیه ۴۸.

﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾^۱

بنابراین کسانی که مورد تأیید الهی، می‌باشند و پاک از هرگونه خطا و گناه و باطل هستند. معیار و ملاک راه حق هستند:

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾^۲

لذا در زیارت جامعه کبیره می‌خوانیم:

«فَالرَّاعِبُ عَنْكُمْ مَارِقٌ، وَاللَّازِمُ لَكُمْ لَاحِقٌ، وَ الْمُقَصِّرُ فِي حَقِّكُمْ زَاهِقٌ، وَالْحَقُّ مَعَكُمْ وَ فِيكُمْ وَ مِنْكُمْ وَ إِلَيْكُمْ، وَأَنْتُمْ أَهْلُهُ وَ مَعْدِنُهُ، وَ مِيرَاثُ النُّبُوَّةِ عِنْدَكُمْ، وَ إِيَابُ الْخَلْقِ إِلَيْكُمْ، وَ حِسَابُهُمْ عَلَيْكُمْ، وَ فَضْلُ الْخِطَابِ عِنْدَكُمْ، وَ آيَاتُ اللَّهِ لَدَيْكُمْ، وَ عَزَائِمُهُ فِيكُمْ، وَ نُورُهُ وَ بُرْهَانُهُ عِنْدَكُمْ، وَ أَمْرُهُ إِلَيْكُمْ، مَنْ وَالَاكُمْ فَقَدْ وَالَى اللَّهَ، وَ مَنْ عَادَاكُمْ فَقَدْ عَادَا اللَّهَ.»

حضرت علی عليه السلام نیز می‌فرماید:

«إِنِّي لَعَلَى جَادَةِ الْحَقِّ وَ إِنَّهُمْ لَعَلَى مَزَلَّةٍ [مَنْزِلَةٍ] الْبَاطِلِ.»^۳

پس منظور از «نور» در (الله ولی‌الذین آمنوا يخرجهم من الظلمات الى النور)، همان نور امام عليه السلام

است و مقصود از «آمینوا» همان ایمان به ولایت الهیه است. کسی که ولایت خدا را بپذیرد، خدای متعال نیز ولایت او را بر عهده می‌گیرد. نتیجه این ایمان آن است که مؤمن تحت ولایت اولیای الهی قرار می‌گیرد و نورانی می‌شود.

در طرف مقابل (و الذین کفروا) قرار دارند و آنان کسانی‌اند که به ولایت الهیه کفر پیدا می‌کنند؛ یعنی زیر بار ولایت الهیه نمی‌روند. طبعاً چنین کسانی به سمت نور و ولایت الهیه هدایت نمی‌شوند؛ چون نور ولایت الهیه، همان نور ولایت اولیای الهی می‌باشد. لذا نرفتن زیر بار ولایت، همانند زیر بار نورانیت نرفتن و اعراض از نورانیت است. کسی که از نور اعراض می‌کند، تحت ولایت طاغوت قرار می‌گیرد.

از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله روایت شده است:

«من أحبَّ أن يستمسك بالعروة الوثقى التي لا انفصام لها، فليستمسك بولاية أخي و

۱. سوره آل عمران، آیه ۳۱.

۲. سوره احزاب، آیه ۳۳.

۳. تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص ۱۱۹.

وصی علی بن ابی طالب علیه السلام فانه لا یهلك من أحبه و تولاه و لاینجو من أبغضه و عاداه»^۱.

بنابراین خداوند متعال، اهل بیت علیهم السلام را سبیل خود قرار داده است. به عبارت دیگر، هر کسی که بخواید به آستان الهی وارد شود، باید ورود او از طریق صحیح باشد. پس اطاعت خدا با اطاعت از طریق معصوم است، تسلیم حق بودن به معنای تسلیم به معصوم است، و صبر بر امر توحید، همان صبر بر امر ولایت است؛ چنان که در روایات فراوانی آمده است:

«من اطاعکم من اطاع الله و من عصاکم فقد عصی الله و من احبکم فقد احب الله و من أبغضکم فقد ابغض الله انی لو وجدت شفعا...»^۲.

خداوند نیز در قرآن کریم دستور می‌دهد: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»^۳؛ از

خداوند و رسول او اطاعت کنید و همچنین از صاحب امر آنها (نماینده)».

پس هر که از اولیا فاصله گرفت و از خدا هم فاصله گرفته است، هر که به آنها برسد، به خداوند رسیده

است:

«...و من عرفهم فقد عرف الله و من جهلهم فقد جهل الله و من اعتصم بهم فقد اعتصم بالله...»^۴.

جهل به مقامات آنها، جهل به حق و توحید است. عرفان به مقامات آنها، عرفان به حق و توحید است.

مقدمه پنجم: ولایت‌مداری رکن حق طلبی

بر اساس آنچه گفته شد، اسلام به معنای پذیرش ولایت حق است و حق نیز در اهل بیت علیهم السلام متعین است.

از این رو، صرف ادعای مسلمانی و تشیع کافی نیست؛ چنان که قرآن کریم می‌فرماید: «... فَمَنْ كَانَ يَرْجُو

۱. بحار الانوار، ج ۶۴، ص ۲۲، به نقل از معانی الاخبار.

۲. من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۱۵.

۳. سوره نساء، آیه ۵۹.

۴. وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۵۵۰.

لِقَاءِ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا^۱.

خداوند در آیه شریفه مزبور می‌فرماید: هر کسی که می‌خواهد به لقای او برسد، باید دارای عمل صالح و خالص در مقام بندگی باشد که طبق روایات، معرفت ائمه، عمل صالح است. شرک در توحید، فساد است و شرک در ولایت، شرک در توحید می‌شود؛ چون: «ان الله تبارک و تعالی انما احب أن يعرف بالرجال و يطاع بطاعتهم فجعلهم...»^۲.

اگر خداوند می‌خواهد از طریق شخصیت‌هایی اطاعت و شناخته شود و از این رو، آنان را سبیل طاعت و وجه معرفت خودش قرار می‌دهد، پس خروج از این سبیل، خروج از راه توحید است. لذا در روایت آمده است: «ان الحسين مصباح الهدى و سفينة النجاة».

بنابراین طریق توحید و عمل صالح، پذیرش ولایت اولیای الهی است: «ولایتنا ولایت الله التي لم یبعث نبیاً قط إلا بها»^۳ «لا یتخذ مع آل محمد ولایة غیرهم و ولایتهم العمل الصالح»^۴.

از این حدیث برمی‌آید که هر حرکت اصلاحی، باید در جهت اقامه ولایت نبی اکرم و اولیای الهی علیهم‌السلام در حیات اجتماعی باشد.

در مقابل اهل بیت علیهم‌السلام جبهه باطل قرار دارد که فرموده‌اند: «وعدونا أصل کل شر و من فروعهم کل قبیح و فاحشة»^۵.

دشمنان اهل بیت اصل شجره خبیثه‌اند و همه فسادها در اراده مستکبرانه آنها ریشه دارد؛ لذا با تمام توان سعی در انحراف جامعه از مسیر ولی خدا دارند و کار را مشکل کنند.

البته این پذیرش ولایت کار آسانی نیست؛ چه اینکه سنگین‌ترین امانت خداست: «ان امرنا صعب

۱. سوره کهف، آیه ۱۱۰.

۲. بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۲۹۲.

۳. کافی، ج ۱، ص ۴۳۷.

۴. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۴۷.

۵. کافی، ج ۸، ص ۲۴۳.

مستصعب لا یحتمله إلا ملک مقرب أو نبی مرسل أو عبد امتحن الله قلبه للایمان»^۱

پذیرش ولایت از نماز خواندن و انجام فروع بسیار مشکل تر است؛ لذا هرگاه خدای متعال مردم را با ولایت امتحان کرده است، بسیاری از آنان که اهل فروع بودند، از آن امتحان سربلند بیرون نیامدند. این گونه نیست که فقط عمل، کاری مشکل باشد، بلکه ایمان آوردن نیز دشوار است و از این رو، نمی توان گفت که به هنگام آزمایش الهی، کار آسان تر را انتخاب می کنیم:

خلل به بزم محبت از آن زمان افتاد	که نیک و بد به هم آمیختند و پیوستند
فدای همت آزادگان و درویشان	که پشت پا به دو عالم زدند و وارستند
کی آگاهند ز دل های دردمند آنان	که ساعتی به بر اهل درد ننشستند
عطا علاقه دل با جماعتی پیوند	که از محبت دنیا علاقه بگسستند

اصحاب امام حسین علیه السلام نمونه عالی حق طلبی و ولایت پذیری اند. در جبهه مقابل آنان، غفلت از حق و عدم همراهی با ولایت، موجب خذلان ابدی و جهنم پیروان باطل شد. نمونه های زیبایی این ولایت مداری را در مسلم بن عقیل،^۲ هانی ابن عروه،^۳ قیس بن مسهر صیداوی^۴ و شیر زن عرب «طوعه» می توان یافت.

۱. کافی، کتاب الحج، باب « فیما جاء ان حدیثهم صعب مستصعب »؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۲۷۹.

۲. مسلم بن عقیل، پسر عموی امام حسین علیه السلام و مورد وثوق امام علی علیه السلام و وی بود. او به رشادت و جوانمردی شهرت داشت و در جنگ صفین، در جناح راست لشکر علی علیه السلام بود.

۳. هانی از صحابه پیامبر و آن حضرت را دیده بود و با وی مصاحب داشت. او بزرگ قبیله «مراد» بود و در کوفه می زیست. هانی در رکاب امیر المؤمنین علیه السلام نیز در سه جنگ جمل، صفین و نهروان شرکت کرد و در حرکت انقلابی حجر بن عدی بر ضد زیاد بن ابیه، از ارکان مهم به شمار می رفت. پس از آنکه ابن زیاد به عنوان والی جدید کوفه به این شهر آمد، مسلم بن عقیل پس از آنکه هزاران نفر با وی بیعت کرده بودند، خانه هانی را مقر پنهانی خویش قرار داد. چون برای والی روشن شد که در نهضت مسلم، هانی از زمینه سازان و چهره های مؤثر است، او را دستگیر و زندانی کرد. پس از دستگیری و گفتگوهای تندی که هانی با ابن زیاد داشت، او را دست بسته، به بازار گوسفند فروشان بردند و کشتند. شهادت او روز ترویبه (هشتم ذیحجه سال ۶۰) بود.

۴. قیس از جوانمردان شجاع کوفه، از اشراف طایفه بنی اسد و یکی از نامه رسانان مردم کوفه به امام حسین علیه السلام بود. او همراه مسلم بن عقیل از مکه به کوفه آمد. پس از مدتی نامه مسلم را که حاوی خبر بیعت کوفیان بود، به مکه برد و به سید الشهداء تسلیم کرد. امام حسین علیه السلام در منزلگاه «بطن الرمه» (مکانی در منطقه حاجز)، نامه ای خطاب به کوفیان نوشت که در آن، خبر از حرکت خویش به سوی کوفه داده بود. آن حضرت نامه را به قیس بن مسهر سپرد تا به کوفه برساند. قیس در منطقه قادسیه، به وسیله حصین بن نمیر که از سران سپاه کوفه بود، دستگیر شد و برای جلوگیری از افشای مضمون نامه و اسامی اشخاص، نامه را از بین برد. او را نزد عبید الله بن زیاد بردند و تلاش او برای دستیابی به نام مخاطبان نامه بی نتیجه ماند. ابن زیاد از او خواست که یا نام اشخاص را بگوید یا بر منبر رود و در حضور مردم حسین بن علی و امام حسن و علی بن ابی طالب - علیهم السلام - را لعن کند، وگرنه کشته خواهد شد. وی رفتن بر

مردم کوفه نیز نمونه عینی و تام بی ولایتی و سرپیچی از فرمان ولی خدا بودند. کوفیان چون از ولایت الهی سرپیچی کردند، گرفتار حاکمی شیطان‌صفت مانند ابن زیاد شدند و بدین ترتیب، مردم دست خود را به خون امام علیه السلام و اصحابش آلوده ساختند و ننگ ابدی را برای خود خریدند.

مسلم نمونه اعلاى ولایت‌مداری

پس از این که خبر مرگ معاویه، جانشینی یزید، بیعت نکردن امام حسین علیه السلام و ترک مدینه به مردم کوفه رسید، بعضی از بزرگان و اشراف کوفه گرد هم آمدند و تصمیم به دعوت فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله به کوفه گرفتند. برای این منظور، در خانه سلیمان بن صرد خزاعی گرد هم آمدند و به گفتگو پرداختند و نامه‌ای چنین نگاشتند:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لِلْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عٍ مِنْ سُلَيْمَانَ بْنِ صُرْدٍ وَ الْمُسَيَّبِ بْنِ نَجَبَةَ وَ رِفَاعَةَ بْنِ شَدَّادٍ وَ حَبِيبِ بْنِ مَظَاهِرٍ وَ شِيعَتِهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُسْلِمِينَ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ سَلَامٌ عَلَيْكَ فَإِنَّا نَحْمَدُ إِلَيْكَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ. أَمَا بَعْدُ فَأَلْحَمِدُ لِلَّهِ الَّذِي قَصَمَ عَدُوَّكَ الْجَبَّارَ الْعَنِيدَ الَّذِي انْتَزَى عَلَى هَذِهِ الْأُمَّةِ فَأَبْتَرَهَا أَمْرَهَا وَ غَضَبَهَا فَيَتَّهَى وَ تَأَمَّرَ عَلَيْهَا بِغَيْرِ رِضَى مِنْهَا ثُمَّ قَتَلَ خِيَارَهَا وَ اسْتَبَقَى شِرَارَهَا وَ جَعَلَ مَالَ اللَّهِ دَوْلَةً بَيْنَ جَبَابِرَتِهَا وَ أَغْنِيَانِهَا فَبَعْدًا لَهُ كَمَا بَعَدَتْ ثَمُودُ إِنَّهُ لَيْسَ عَلَيْنَا إِمَامٌ فَأَقْبِلْ لَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يَجْمَعَنَا بِكَ عَلَى الْحَقِّ وَ النُّعْمَانَ بْنَ بَشِيرٍ فِي قَصْرِ الْإِمَارَةِ لَسْنَا نُجْمَعُ مَعَهُ فِي جُمُعَةٍ وَ لَا نَخْرُجُ مَعَهُ إِلَى عِيدٍ وَ لَوْ قَدْ بَلَّغْنَا نَكَأَ أَقْبَلْتَ إِلَيْنَا أَخْرَجْنَاكَ حَتَّى نُلْحِقَهُ بِالشَّامِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ؛

منبر را پذیرفت، اما بر فراز منبر به حمد و ثنای الهی پرداخت و بر آن امامان معصوم رحمت فرستاد و عبیدالله زیاد و پدرش را لعنت کرد و مردم را به یاری سید الشهداء فرا خواند. وقتی این خبر را به ابن زیاد دادند، دستور داد که او را بالای قصر برند و از آنجا به زیر افکندند که منجر به شهادت او شد. چون خبر شهادتش به امام حسین علیه السلام رسید، آن حضرت بی‌اختیار گریست و این آیه را خواند: (رجال صدقوا ما عاهدوا الله عليه فمنهم من قضى نحبه و منهم من ينتظر و ما بدلوا تبديلا). «مردانی که بر سر پیمان خویش با خدا صادق بودند، برخی از آنان شهید شدند و برخی دیگر انتظار می‌کشند و پیمان را هیچ عوض و دگرگون نکردند». قیس دلبرانه به استقبال شهادت رفت و تا پای جان ایستاد و تزلزلی نیافت.

نامه ای است به حسین علیه السلام از مسیب بن نجبه، رفاعه بن شداد، حبيب بن مظاهر و شيعيان شما، و ديگر مسلمانان كوفه. سلام بر تو كه در پرتو وجود مبارك، خداوند را سپاس مي گوييم... .
باور ما اين است كه به جز شما، امام هدايت كننده اي نيست. پس به سوي ما روي آوريد، شايد كه خداوند به سبب شما، ما را بر سخن حق، متحد و يكرنگ گرداند...^۱

تعداد اين نامه ها چنان فزوني يافت كه امام علیه السلام نماينده موثق خود يعنى مسلم بن عقيـل را همراه نامه‌ای به سوي كوفه فرستاد. در نامه آن حضرت آمده است:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
مِنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ إِلَى الْمَلَأِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُؤْمِنِينَ. أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ هَانِيًا وَسَعِيدًا قَدِمَا عَلَيَّ بِكُتُبِكُمْ وَكَانَا آخِرَ مَنْ قَدِمَ عَلَيَّ مِنْ رُسُلِكُمْ وَقَدْ فَهَمْتُ كُلَّ الَّذِي افْتَصَّصْتُمْ وَذَكَرْتُمْ وَمَقَالَةٌ جَلَّكُمْ أَنَّهُ لَيْسَ عَلَيْنَا إِمَامٌ فَأَقْبِلْ لَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يَجْمَعَنَا بِكَ عَلَى الْهُدَى وَالْحَقِّ وَإِنِّي بَاعَثْتُ إِلَيْكُمْ أَخِي وَابْنَ عَمِّي وَتَقْتِي مِنْ أَهْلِ بَيْتِي فَإِنْ كَتَبَ إِلَيَّ أَنَّهُ قَدِ اجْتَمَعَ رَأَى مَلَّتِكُمْ وَذَوِي الْحِجَا وَالْفَضْلِ مِنْكُمْ عَلَيَّ مِثْلَ مَا قَدِمْتُمْ بِهِ رُسُلَكُمْ وَقَرَأْتُ فِي كُتُبِكُمْ أَقْدَمَ عَلَيْكُمْ وَشَيْكَاً إِنْ شَاءَ اللَّهُ فَلَعَمْرِي مَا أَلِئَامُ إِلَّا الْحَاكِمُ بِالْكِتَابِ الْقَائِمُ بِالْقِسْطِ الدَّائِنُ بِدِينِ الْحَقِّ الْحَابِسُ نَفْسَهُ عَلَيَّ ذَاتِ اللَّهِ وَالسَّلَامُ؛

از حسين بن علي به جماعت مؤمنان و مسلمانان. آخرين فرستادگان شما يعنى هاني و سعيد نامه‌هايتان را نزد من آوردند. آنچه را شرح داده و يادآور شده بوديد، دريافتم و سخن اكثر شما اين بود: «ما پيشوايي نداريم، نزد ما بيا، باشد كه خداوند به وسيله تو ما را بر حق و هدايت گرد آورد.» من برادر و پسر عمويم و شخص مورد اعتماد خاندانم يعنى مسلم بن عقيـل را نزد شما مي فرستم. اگر او به من نوشت كه رأی جماعت و خردمندان و ارباب فضيلت شما با آنچه فرستادگانتان آورده اند و در نامه‌هايتان خوانده‌ام، يكي است، به زودي نزد شما خواهم آمد، ان شاء الله.

۱. لهوف، سيد ابن طاووس.

به جانم سوگند، امام و پیشوا آن کسی است که بر اساس کتاب خدا حکم کند، عدالت را به پا دارد، به دین حق ایمان داشته باشد و برای خداوند خویش تندی و ورزد. والسلام.^۱

از این نامه چند مطلب استفاده می‌شود:

۱. جامعه برای رسیدن به حق و هدایت، به امام و پیشوای حق‌محور نیازمند است.
 ۲. مردم باید در امر ولایت متحد شوند و به ولیّ خدا یاری رسانند تا ولایت ولیّ خدا، موجبات حق‌طلبی و هدایت را فراهم سازد.
 ۳. امامی می‌تواند از ولایت الهی برخوردار باشد که دارای چهار ویژگی باشد: حکم کردن به کتاب الهی، قیام به عدالت، دعوت به دین حق و انسانی خودساخته و خویش‌دار باشد.
- به دستور امام علیه السلام مسلم راهی کوفه شد. امام علیه السلام هنگام وداع با او فرمود:
- من تو را به سوی کوفه می‌فرستم و خداوند به زودی آنچه را که می‌خواهد و برای تو می‌پسندد، انجام خواهد داد. امیدوارم که من و تو در درجه شهیدان مأوا گزینیم. پس به برکت خداوند و لطف و یاری‌اش، حرکت کن و چون به کوفه رسیدی، نزد موثق‌ترین اهالی کوفه منزل کن.^۲

مسلم به کوفه رسید و با استقبال گرم و بی سابقه‌ای روبه‌رو شد و هزاران نفر به عنوان نایب امام علیه السلام با او بیعت کردند. مسلم نامه‌ای به امام حسین علیه السلام نگاشت و حرکت فوری امام علیه السلام را درخواست کرد. یزید که حرکت مسلم را به سوی کوفه دریافته و از بیعت کوفیان با او آگاه شده بود، ابن زیاد را - که از پلیدترین یاران یزید و پست‌ترین طرفداران حکومت بنی امیه بود - به کوفه فرستاد. ابن زیاد از ضعف ایمان و دو رویی و ترس مردم کوفه استفاده کرد. سران شهر را گرد آورد و آنان را با تهدید و تطمیع، مطیع خویش ساخت. با دستگیری برخی و ایجاد جو رعب و وحشت، بیم و هراس بر مردم سایه افکند و از دور مسلم پراکنده شدند. مسلم بن عقیل در کوفه، تنها و غریب و بی پناه ماند. شب به خانه طوعه رفت. مخفی‌گاه او برای ابن زیاد معلوم شد. از این رو، نیروهایی را برای دستگیری‌اش فرستاد. مسلم از خانه بیرون آمد و در کوچه‌ها و میدان شهر، یک‌تنه با سربازان ابن زیاد جنگید، تا آنکه گرفتار شد. او را به قصر ابن زیاد بردند. پس از گفتگوهای تندی که رد و بدل شد، به دستور ابن زیاد، او را در روز نهم ذی‌الحجه سال ۶۰ هجرت بالای قصر بردند، سر از بدنش جدا کردند، پیکرش را به زیر افکندند و سر او را همراه سر هانی ابن عروه نزد یزید فرستادند.^۳

۱. همان.

۲. مقتل الحسین مقرر، ص ۱۴۵ - ۱۴۶.

۳. برای شرح شجاعت و ولایت‌مداری مسلم بن عقیل، به کتاب شریف لهوف سید بن طاووس، و الإرشاد فی معرفة

جمع بندی

از مطالب گذشته معلوم شد که در عالم دو جریان ولایت هست: یکی حق و دیگری باطل. به تعبیر دیگر، یکی ولایت طاغوت و دیگری ولایت الهیه. یکی جریان ولایت الهیه در عالم است که محور آن وجود مقدس رسول الله ﷺ و اهل بیت علیهم السلام و انبیا و اوصیا می‌باشند. اولیای الهی، خود تنزل نور الهی و مشکات نور هدایت‌اند. نقطه مقابل آن، ولایت طاغوت است که ظلمت است و پیروان طاغوت نیز همه جا را ظلمانی می‌کنند. اولیای طاغوت، محور طغیان و سرکشی هستند و اینان طغیان بر الله و ولایت الهیه را بنیان گذاشته‌اند.

پس برای حرکت صحیح بر مدار و محور حق، باید از اولیای الهی تبعیت کرد تا جامعه به سمت سعادت و حقیقت رهنمون شود، و آلا جبهه باطل با استفاده از تنهایی ولیّ خدا، جامعه را به سمت باطل و ظلمت می‌کشاند. به همین جهت، قرآن کریم به الگوپذیری از اولیای الهی همچون ابراهیم خلیل الرحمن علیهما السلام و پیامبر اسلام ﷺ سفارش کرده و تبعیت اولیای الهی را لازم شمرده است؛ چون راهیابی به حق جز از طریق ولایت الهی ممکن نیست. پس تمام دین‌داری این است که به ولایت الهیه، تولی تام داشته باشیم و از ولایت ابلیس نیز در همه مراتب وجودمان تبری بجوییم.

قیام حسینی و نهضت عاشورا، هم قیامی حق طلبانه است و هم بر محور ولیّ خدا شکل گرفته است و اصحاب حسین علیهم السلام پروانه‌وار گرداگرد شمع ولیّ خدا را گرفتند. نمونه این ولایت‌مداری را در مسلم بن عقیل، هانی بن عروه و قیس بن مسهر می‌توان دید.

از این رو با تأسی به سیره اصحاب حضرت سیدالشهداء به خصوص مسلم ابن عقیل و هانی بن عروه درس ولایت‌مداری را مهم‌ترین وظیفه شیعه در دفاع از جبهه حق دانست. اصلی که موجبات تعالی و پیشرفت جامعه را حول محور ولی خدا رقم می‌زند و همگان را برگرد عروه‌الوثقای حقیقی گرد می‌آورد تا موجبات پیروزی حقیقی حق بر باطل محقق شود. پس مهم‌ترین راه کار رشد و تعالی جامعه اسلامی پرهیز از پراکندگی و وحدت حول ولی خدا است و به همین جهت دشمنی‌های استکبار جهانی و ایادی جبهه باطل کاری از پیش نخواهند برد.